

درس سیصد و شانزدهم

نظر مرحوم آخوند نسبت به حقیقت وجود و کیفیت اعتباریت آن در عالم تصور (۳)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الوجود لا يَقْبَلُ الانْقِسَاءَ وَ التَّجَرُّى أَصْلًا خَارِجًا وَ عَقْلًا لِنِسَاطَتِهِ فَلَا جِنْسَ لَهُ وَ لَا فَصْلَ لَهُ فَلَا حَدَّ لَهُ كَمَا عَلِمْتَ وَ هُوَ الَّذِي يَلْزَمُهُ جَمِيعُ الْكَمَالَاتِ وَ بِهِ يَقُومُ كُلُّ مِنَ الصِّفَاتِ فَهُوَ الْحَيُّ الْعَلِيمُ الْمُرِيدُ الْقَادِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْمُتَكَلِّمُ بِذَاتِهِ لَا بِوَاسِطَةٍ شَيْءٍ آخَرَ، بِهِ يَلْحَقُ الْأَشْيَاءُ كَمَالَاتِهَا كُلُّهَا بَلْ هُوَ الَّذِي يَظْهَرُ بِتَجَلِّيهِ وَ تَحَوُّلِهِ فِي صُورٍ.^۱

در دنباله مطلب گذشته مرحوم آخوند [می فرمایند که] جمیع کمالات چه کمالات ذاتی یا کمالات وصفی یا کمالات فعلی، هر سه این مراتب که در کمالات ذاتی به کمالات اسماء تعبیر می شود، اسماء و صفات و افعال، حقیقت تمام اینها همان حقیقت وجود واحد است و این حقیقت وجود واحد در صور مختلف به ظهورات متفاوته درمی آید و آن جنبه قهاریت پروردگار که آن استیلاء و نفی غیریت است، «غیرتش غیر در جهان نگذاشت».^۲ این نفی غیریت که از آن تعبیر به نیروی قاهر و قهر اول می شود، این غیرت به نفی غیریت موجب می شود که تمام اشیاء آن جهت استقلالی خودشان را از دست بدهند.

منظور از آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾

این مسئله خیلی مهمی است! در آیات قرآن هم نسبت به این مسئله اشاره شده است؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^۳ این مسئله، مسئله ابراز و اظهار قهر اول است یعنی آن مسئله غیریت و غیرت. شرک را نمی بخشد ولی حالا اگر از شرک درآمدید و موحد شدید ولی گناه کردید، عیب ندارد! نه اینکه عیب ندارد بلکه می بخشد اما اگر انسان شرک بورزد، این مسئله شرک با غیرت او منافات پیدا می کند! ما این مطلب و مسئله را هم در میان خودمان مشاهده می کنیم. فرض کنید یک نفر می آید با انسان

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. دیوان عراقی، ترجیعات، شماره ۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۳۱:
غیرتش غیر در جهان نگذاشت *** لا جرم عین جمله اشیا شد

۳. سوره نساء (۴) آیه ۴۸ و ۱۱۶. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۰۳، تعلیقه ۱:

«خداوند نمی آمرزد شرکی را که به او آورده شود و غیر از آن را هرچه باشد برای هر کس که بخواهد می آمرزد.»

همراهی می‌کند و نزدیک می‌شود ولی هم‌زمان با این، با شخص دیگری هم هست. خب انسان دیگر نمی‌تواند مسئله را قبول بکند اما اگر شخصی می‌آید با انسان رفیق می‌شود یعنی رفاقت را در انحصار انسان قرار می‌دهد ولی خب حالا گاهی اوقات یک خطایی هم می‌کند، انسان خیلی به آن خطا توجه نمی‌کند و این همان مسئله غیرتی است که از مظاهر غیرت اوست متتها غیرت جزئی!

ادراک عدم استقلالیت در قیامت صغری و کبری

این غیرت که عبارت از قهر اول و استیلاء و اشراف اسم قهار بر همه عالم و ظهورات و مراتب است موجب می‌شود که تمام اشیاء آن جهت استقلالی خودشان را ازدست بدهند و به‌جهت آلی و ربطی دریابند. لذا با وجود استقلال دیگر در آنجا قهاریت معنا ندارد و با وجود قهاریت دیگر استقلال معنا ندارد این برای مقام ثبوت است. بعد این مسئله در مقام اثبات همان‌طوری که مرحوم آخوند می‌فرمایند در دو مرتبه به منصه ظهور پیدا می‌کند؛ یکی در قیامت صغری که انتقال از عالم شهادت و غیب و حیات به عالم برزخ است که در آنجا خطاب ﴿لَمَنِ الْكُلُّ الْيَوْمَ لِلَّهِ آلَ وَاحِدٍ الْقَهَّارِ﴾^۱ می‌آید. خطاب دوم که مربوط به قیامت کبری است، آن زمانی است که همه مبعوث می‌شوند و از قبر خارج می‌شوند. آنجا هم که قیامت، قیامت کبری است آن جنبه تجردی موجب می‌شود که انسان آن وجود استقلالی خودش را دیگر ازدست بدهد و خود و تمام آنچه را که در این عالم و دنیا از نفسانیت و تعلقات و امثال ذلک داشت همه را رها کند و خود را فقیر و بیچاره و تهی ببیند. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲ اینها همه تعلقات است. ﴿إِلَّا أَخِلَّاءُ يَوْمَ مِئْذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا آلَ الْمُتَّقِينَ﴾^۳ ﴿يَوْمَ يَفِرُّ آلَ مَرْءٍ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ أُمَرٍ رٍيٍّ مِّنْهُمْ يَوْمَ مِئْذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾^۴ همه اینها قطع تعلقات است. ادراک عدم استقلالیت در قیامت کبری برای انسان ظهور پیدا می‌کند و همه اشیاء به این وجود

۱. سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. مه‌رتابان، ص ۲۷۶:

«قدرت و پادشاهی امروز برای کیست؟ برای خداوند واحد قهار است.»

۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۸۱:

«در روزی که نه مال از انسان دستگیری می‌کند و نه فرزندان، مگر قلب سلیم!»

۳. سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۶:

«دوستان و موالی در آن روز، بعضی با بعضی دشمن‌اند؛ مگر پرهیزگاران!»

۴. سوره عبس (۸۰) آیات ۳۴ - ۳۷. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۵:

«روزی است که انسان از برادرش فرار می‌کند * و از مادرش و پدرش * و از زوجه‌اش و فرزندان‌ش فرار می‌کند * و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمی‌دهد.»

صورت پیدا می‌کنند. همهٔ سمع‌ها در عالم به این وجود تحقق پیدا می‌کنند. همهٔ بصرها به این وجود تحقق پیدا می‌کنند و به همان وجودی که آن وجود خودش سمع، بصر، کلام و اراده است [تحقق پیدا می‌کنند]. آن وجود به سمع کلی و آن سمع کلی به همهٔ سمع‌های جزئی، آن وجود به بصر کلی و بصر کلی به همهٔ بصرهای جزئی تا اینکه تمام مراتب کثرت با ذوات و با صفاتشان در خارج تحقق پیدا می‌کنند.

پس برگشت همهٔ اینها به همان وجود اول، سمع اول، بصر اول و ادراک اول است. اگر خدا توفیق بدهد انسان این معنا را بفهمد و قضیه را متوجه بشود که چطور تمام این سمع‌ها همه یک سمع است. همهٔ این دیدن‌ها همه یک دیدن است. حجاب از چشمان انسان کنار برود و انسان آن حقیقت واحده را ادراک بکند خیلی اوضاعش عوض می‌شود و مُدرکاتش خیلی تغییر پیدا می‌کند.

ارتباط همهٔ رفتاری‌های ما به جنبهٔ استقلالی

علت اینکه ما این همه بالا می‌رویم و پایین می‌آییم و در سر همدیگر می‌زنیم به خاطر این است که **بحمد الله و المنة** این پرده افتاده است و ما از حقیقت غافل هستیم و نمی‌دانیم که این عالم چه عالمی است! این حقیقت چه حقیقتی است! این واقعیت چه واقعیتی است؟! همهٔ این رفتاری‌های ما مربوط به جنبهٔ استقلالی است و واقع آن همین است و این قضیه درست شدنی نیست و با فلسفه و هرچه خواندن و مطالعه هم درست نمی‌شود. بله، انسان به مسئله نزدیک می‌شود ولی مسئله حل نخواهد شد الا به شهود و به وجدان که انسان آن واقعیت را ادراک و لمس کند، آن وقت دیگر در این صورت نگرشش عوض می‌شود گرچه تکلیفش به حال خود باقی می‌ماند و اینجا جای جمع است.

مقام جمع؛ حفظ وحدت در عین اشتغال و تکلیف به کثرت

مقام جمع حفظ وحدت در عین اشتغال و تکلیف به کثرت است ولی این تکلیف به کثرتی که در اینجا می‌آید با آن تکلیفی که قبل از این شهود است زمین تا آسمان تفاوت می‌کند. این تکلیف، تکلیف خالص و پاک است و تکلیفی است که مزج با هوا و هوس نیست. تکلیفی که قبل بود همه می‌گفتیم که بله، ما مکلف هستیم و چه کنیم دیگر تکلیف است والا ما این کارها را نمی‌کردیم. بالاخره باید به تکلیف عمل کرد. حالا که می‌گویند: به تکلیف عمل کنید. می‌گویند که چه گفتی؟ من [به تکلیف عمل کنم]؟! برو پی کارت! خب چه بود؟! تو که می‌گفتی حالا می‌خواهم به تکلیف عمل کنم! می‌گویند که آقا برو بنشین. به جای اینکه بیایی ریاست کنی برو در مسجد فقط نماز جماعت بخوان. چه [می‌گویی] آقا؟! تکلیف است اسلام و بیضهٔ اسلام در خطر است! آقا آن کسی که به تو تکلیف کرده است خب همان الآن دارد می‌گوید که برو نماز بخوان. می‌گویند که

نه آقا، اصلاً نمی‌شود! اینها همه برای این است که این تکلیف مزج با هوا است!

تکلیف خالص!

آن تکلیفی که بعد از این قضیه می‌آید، آن تکلیفی که انبیاء می‌آورند، آن تکلیفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خودش می‌آورد و آن تکلیفی که بعد از شهود برای انسان می‌آید **ما بین المشرق و المغرب و بین السماء و الأرض** تفاوت دارد! این تکلیف دیگر تکلیف خالص است! این تکلیفی است که هر آن می‌خواهد از زیرش در برود. می‌گوید که پیش‌نمازی هم زیادی است فرار کنیم به دنبال کارمان برویم! اما او را مدام می‌کشند اما مدام دارد می‌رود ولی دیگری برای این جان می‌دهد! خیلی تفاوت است! آن وقت اگر این مسئله برای انسان روشن بشود دیگر کارهای انسان، افعال انسان، ارتباطات انسان، رفت‌وآمد و معاشرت‌های انسان همه اینها صبغه الهی به خودش می‌گیرد. شخص را تنبیه می‌کند ولی در این تنبیهش رأفت خوابیده است نه اینکه در این تنبیه خالی کردن احقاد باشد. مراتب که نمی‌توانیم بگوییم باید بگوییم که درکات نفس در این خوابیده است. نه! همه اینها به خاطر این کیفیت نگرش است. این نگرش و آن نگرش یکی است.

اینجا دیگر مولانا خیلی بیداد می‌کند و می‌گوید که دوتا زنبور هردو یک چیزی می‌خورند؛ یکی عسل می‌آید و یکی زهر می‌شود. دوتا آهو همه یک علف را می‌خورند یکی تبدیل به مشک ختن می‌شود و یکی تبدیل به چه می‌شود. دو شخص هردو ازدواج می‌کنند؛ یک ازدواج، ازدواج روحانی و الهی است و یک ازدواج، ازدواج شهوی و مادی است. دو جور معامله می‌کنند این معامله، معامله دنیایی است و آن معامله، معامله خدایی است و ...^۱

تبدل آثار ذات لازمه تبدل ذات

چرا؟ چون تبدل ذات شده است. این تبدل ذات، تبدل آثار ذات را دارد. بنابراین باید به این ارزش و حقیقت وجود پی ببریم که این حقیقت وجود یک حقیقت خالص و پاکی است که آن حقیقت خالص و پاک هیچ‌گونه شائبه‌ای از کثرت در آن نیست و وقتی که در لباس کثرت می‌آید و مزج می‌شود آن وقت دیگر تغییر و تحولات در او پیدا می‌شود.

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر چهارم، ص ۳۲۵، بخش: تمامی حکایت آن عاشق که از عسس بگریخت در باغی و معشوق را در آن باغ یافت و بر عسس دعای خیر می‌کرد از شادی که ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكُونَ رَهْوَ شَىٰ ۖ ۚ وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ﴾.

معنای روایت «داخل فی الأشياء لا بالمُمازجة...»

امیرالمؤمنین علیه السلام در این قضیه سمع و بصر و ادراک واحد، عباراتی دارند و ائمه علیهم السلام هم نسبت به این مسئله عباراتی دارند که همین مسئله «**داخل فی الأشياء لا بالمُمازجة و خارج عن الأشياء لا بالمُزایلة**»^۱ و همین طور سایر خطب آن حضرت که حکایت از آن حقیقت لابشرطی مقسمی دارد نه لابشرطی اطلاقی قسمی که آن لابشرطی اطلاقی قسمی خودش حد است و اطلاق خودش قید و لابشرط است. این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام عین مسئله وحدت وجود و وحدت موجود است که در وحدت وجود یک حقیقت در همه مراتب هست و در وحدت موجود یک تشخص هست و چون تشخص اختصاص به ذات وجود دارد بنابراین موجود هم در خارج یکی است گرچه صورش متعدد است نه اینکه موجودات متعدد هستند بلکه موجود در حقیقت و خارج یکی است. ما آمدیم اعتبار و جدا کردیم و وجود انسان و غنم و بقر را دسته‌بندی کردیم تا وجودات متشخصه خارجی هر کدام از اینها یک وجود است ولی همه اینها به اعتبار معتبر است. اگر چشم شخصی باز بشود کل عالم وجود را یک واحد می‌بیند که آن یک واحد در حرکات مختلف است.

شما این دست بنده را ملاحظه بکنید این دست چندتا است؟ شش تا که نیست همین یکی است که دارید می‌بیند. الآن ببینید این انگشتانم را دارم حرکت می‌دهم. در این دست که الآن انگشت‌ها دارند حرکت می‌کنند حرکت چندتا است؟ حرکت پنج تا شش تا است. به تعداد هر انگشتی یک حرکتی وجود دارد و خود این میچ هم یک حرکت دارد. حرکت در جهات مختلف است، این انگشت بالا می‌رود و پایین می‌آید و جمع می‌شود و باز می‌شود در حالی که دست واحد است! این مسئله و قضیه برای ارباب شهود در قضیه وحدت وجود و موجود روشن می‌شود که در تمام عالم هستی آنچه را که در مقام شهود می‌بینند که عبارت از اسماء و صفات است - آنچه که مربوط به ذات است قابل دیدن نیست - همین که می‌بینند یعنی تنزل پیدا کرده است آنچه را که در مقام شهود می‌بینند حکایت از یک ذات واحد و یک موجودیت واحد می‌کند که هیچ کدام از این ذوات مختلف و ظهورات و اشکال مختلف جدای از یکدیگر استقرار ندارند. الآن این انگشت جدای از این نیست و به این انگشت [کناری] چسبیده است. حالا گرچه خودش را جدا کرده است ولی بالأخره چسبیده به این میچ است، این هم همین طور است تمام اینها هم به این میچ چسبیده‌اند و همه ید واحده را تشکیل دادند.

کل عالم وجود، ماده و مجرد در ارتباط با یکدیگر و در تعلقات یکدیگر حکم خیط واحد و حکم حبل واحد را دارند که این حبل از اینجا تا اینجا است و دارای اقسامی است. آیا معنای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمایند: «**داخل فی الأشياء لا بالمُمازجة و خارج عن الأشياء لا بالمُزایلة**» این است که آن حقیقت

^۱ . الکافی، ج ۱، ص ۸۶؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۰.

واحد با اشیاء است؟! نه خیر، عین اشیاء است! «**داخل فی الأشياء**» داخل در اشیاء هست ولی مزج نیست. چرا مزج نیست؟! چون مزج حکایت از دوئیت می‌کند. شما شکر را با آب مزج می‌کنید خب شکر یک چیز است و آب هم یک چیز است تبدیل به شربت می‌شود. یعنی آیا خدا هم مثل شکر است که در آب می‌رود و آن را هم می‌زنید؟! نه، این ورودش در اشیاء بالممازجه نیست. وارد هست یا نه؟ بالأخره وارد است. وارد با خارج فرق می‌کند این طور نیست؟! جناب آقای... ما یک ورود داریم و یک خروج داریم. این دوتا نباید جایشان عوض بشود!!

کیفیت دخول خدا در اشیا

درباره چیز می‌فرماید: **داخلٌ**، داخل است، خارج که نیست. حالا معنای خروجش بعد [گفته می‌شود] فعلاً داخل است. این داخل بودن در اشیاء با مزج نیست این چه نوع دخولی می‌تواند بدون مزج باشد؟! بالأخره هرچه شما بگیرید جنبه مزج که پیدا بکند این دوئیت صدق می‌کند پس این دخول بدون مزج عبارت از نفس ذات و نفس شیء است منتها به تحلیل عقلی یک جنبه ماهیت به آن می‌دهیم از آن ذات و از وجود جدا می‌کنیم. آن وجود را معرفی می‌کنیم و حمل بر این بالعرض می‌کنیم و عارض بر این می‌کنیم و می‌گوییم که زید موجود، این وجود چیست؟ غیر از آن زید که چیزی نیست. پس این وجود در زید هست نه به مزج بلکه خود زید است. این وجود در این فرش هست نه اینکه داخل در فرش شده است بلکه فرش از او وجود پیدا کرده است. این وجود داخل در این شجره هست لذا است که از این شجره صدای **أنا الحق** بیرون می‌آید. خدا به این شجره افاضه **أنا الحق** نکرده است اینکه هنر نیست! شما داخل یک چیزی بوق بکنید خب آن صدا هم از آن طرف بیرون می‌آید. نه! از شجر **أنا الحق** بیرون می‌آید. شما چشم ندارید خدا به شما چشم داده است. کاری که خدا در اینجا با حضرت موسی علیه السلام کرد **أنا الحق** را به شجر نداد بلکه چشم این را باز کرد. چشمش باز شد، **أنا الحق** را شنید. چرا **أنا الحق** را شنید؟ چون «**داخل فی الأشياء لا بالممازجة**». از این کاسه و لیوانی که در دست من هست از این هم [صدای] **أنا الحق** بیرون می‌آید. اگر گوشتان را قشنگ باز کنید و یک خرده [دقت] بکنید، می‌بینید این الآن دارد **أنا الحق** می‌گوید منتها باید قضیه دست کاری بشود والا این بیچاره دارد **أنا الحق** را می‌گوید! این دارد وظیفه اش را انجام می‌دهد!

معنای تسبیح در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾

مرحوم حاجی - خدا رحمتش کند - می‌فرمایند:

موسئی نیست که دعوی **أنا الحق** شنود *** ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست^۱

در هر شجری این زمزمه هست. افاضه‌ای که خدا به حضرت موسی علیه‌السلام کرده است این است که پرده را برداشته است. همین! در مقام ثبوت کاری نکرده است و فقط در مقام اثبات حرکت کرده است و پرده را برداشته است. آن وقت آن گوش این **أنا الحق** را شنید. اما برای ما پرده افتاده است و این **أنا الحق** را نمی‌شنویم والا این درخت‌های فیضیه همه دارند **أنا الحق** می‌گویند. آن درخت اکالیپتوس، آن درخت توت، درخت چنار، کاج و همه دارند **أنا الحق** می‌گویند متها خدا باید به انسان توفیق بدهد که این **أنا الحق** را بشنود! ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ﴾^۲ معنایش این است؛ ظهور اسماء کلیه در مظاهر که آن ظهور به عدد اسماء و صفات، تجلیات و تسبیح‌های مختلفه دارد براساس آن حقیقت اسمیه و آن وصفیه‌ای که الآن این تشکل خارجی را به وجود آورده است.

پس چیز مهمی نیست آقا! تمام عالم دارند می‌گویند: **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** خیلی چیز عادی است چون او دارد می‌گوید، اینها که نمی‌گویند! همه عالم دارند می‌گویند: **سبحان الله** این چیز مهمی نیست چون او دارد می‌گوید. همه عالم دارند می‌گویند: **الحمد لله، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الله اكبر** و این چیزی نیست جز همان «**داخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَازَجَةِ وَ خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُزَايَلَةِ**» که معنا این است که او حد نمی‌پذیرد.

اینجا دیگر چه بگویم؟! چیزی بلد نیستیم!

تلمیذ: افرادی که اعضاء بدنشان شهود می‌کند و دارد این را می‌گوید، این دلالتی بر اینکه نفس این تحول پیدا کرده است و از نفسانیات و اینیت بیرون آمده، نیست بلکه فقط یک کشفی است. استاد: بله، آن مسئله نفسانی یک مسئله دیگر است و آن خیلی هنوز کار دارد. این فعلاً بالأخره پرده‌ای برداشته شده است.

و الوجود لا يقبل الانقسام والتجزى أصلاً خارجاً و عقلاً ليساطيته فلا جنس له و لا فصل له فلا حد له كما علمت و هو الذي يلزمه جميع الكمالات و به يقوم كل من الصفات فهو الحي العليم المريد القادر السميع البصير المتكلم بذاته لا بواسطة شيء آخر به يلحق الأشياء كمالاتها كلها.

اصلاً وجود قبول انقسام و تجزی نمی‌کند چون واحد است، نه خارجاً قبول انقسام می‌کند و نه عقلاً، عقل نمی‌تواند وجود را تقسیم کند عقل می‌تواند ماهیت را تجزیه کند نه وجود را، چون بسیط است و جنس و فصل ندارد پس حد ندارد. اما جمیع کمالات وجود را لازم دارند و همه صفات قائم به وجود است. این وجود حی، علیم، مرید، قادر، سمیع، بصیر و متکلم است و ذاتاً این طور است نه به واسطه شیء دیگر و همه کمالات به واسطه وجود ملحق به اشیاء می‌شود.

۱. دیوان حکیم سبزواری، غزل ۴۳.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۴.

ترجمه: «و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید.» (محقق)

بَلْ هُوَ الَّذِي يَظْهَرُ بِتَجَلِّيهِ وَ تَحَوُّلِهِ فِي صَوَرٍ مُخْتَلَفَةٍ بِصُورِ تِلْكَ الْكَمَالَاتِ فَيَصِيرُ تَابِعاً لِلذَّوَاتِ لِأَنَّهَا أَيْضاً وَجُودَاتٌ خَاصَّةٌ.

بلکه یک مقداری بالاتر برویم اصلاً وجود است که با تجلیات خودش و با تحولاتی که در خودش به وجود می آورد در صور مختلفه به این صورت کمالات ظهور پیدا می کند و اصلاً خود وجود تجلی پیدا می کند. پس این وجود تابع برای ذوات در اینجا می شود چون خود ذوات همه وجودات خاصه هستند.

و كُلُّ تَالٍ مِنَ الْوُجُودَاتِ الْخَاصَّةِ مُسْتَهْلَكٌ فِي وَجُودِ قَاهِرٍ سَابِقٍ عَلَيْهِ وَ الْكُلُّ مُسْتَهْلَكَةٌ فِي أُحْدِيَةِ الْوُجُودِ الْحَقِّ الْإِلَهِيِّ مُضْمَلَةٌ فِي قَهْرِ الْأَوَّلِ وَ جَلَالِهِ وَ كِبَرِيَّائِهِ كَمَا سَيَأْتِي بَرَهَائِهِ.

هر چه از ناحیه معلول شما از وجودات خاصه در نظر بگیرید این در وجود قاهر که مافوق اوست فناء و استهلاک پیدا می کند. این همین طوری بالا و بالا می رود تا در مقام احدیت وجود مستهلاک می شود که در آنجا دیگر اسم و وصفی راه ندارد و فقط خود ذات هست که تمام این وجودات خاصه و کل در قهر اول و در آن جنبه قاهریت و جلال و کبریائیت او مضمحل می شوند که آنجا مرتبه اندماج و محو و فناء همه صور و مظاهر است.

فَهُوَ الْوَاجِبُ الْوُجُودُ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الثَّابِتُ بِذَاتِهِ الْمُثَبِّتُ لِغَيْرِهِ الْمَوْصُوفُ بِالْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَةِ الْمَنْعُوتُ بِالنَّعْوِ الرَّبَّانِيَةِ الْمَدْعُوُّ بِلِسَانِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْلِيَاءِ الْهَادِي خَلْقَهُ إِلَى ذَاتِهِ أَخْبَرَ بِلِسَانِهِمْ أَنَّهُ بِهَوِيَّتِهِ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَدَاخِلَةٍ وَ مَزَاوَلَةٍ وَ بِحَقِيقَتِهِ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَزَالَةٍ وَ إِيجَادِهِ لِلْأَشْيَاءِ اخْتِفَاؤُهُ فِيهَا مَعَ إِظْهَارِهِ إِيَّاهَا.

پس او واجب الوجود و حق است و خودش به ذاتش ثبوت دارد و اثبات غیر را می کند. آن وجود، موصوف به اسماء الهیه و صفت های ربانیه است که به لسان انبیاء و اولیاء خلقش را به ذات خودش هدایت می کند. خداوند متعال به لسان آنها این چنین خودش را توصیف کرده است که با هویت و وجود خارجی خودش که همان هویتش است با هر چیزی است اما نه به معنای اینکه در او داخل شده و مزاوله و امتزاج پیدا کرده است و به حقیقت خودش آن حقیقت صقع ذات و هو هویت، آن عالم هو و عالم هو هویت که غیر از هر چیز است نه اینکه این غیر از اوست خودش را در این اشیاء مخفی نگه می دارد. شما خدا را نمی بینید ولی صور را می بینید. این معنای ایجاد است. وجود علت در معلول، شما در معلول علت را نمی بینید ولی علت در آن گوشه خوابیده است. شما آن باطن معلول را نگاه کنید می بینید در همان جا علت هست باینکه او اشیاء را اظهار می کند.

وَ إِعْدَامُهُ لَهَا فِي الْقِيَامَةِ الْكِبْرَى ظَهْرُهُ بِوَحْدَتِهِ وَ قَهْرُهُ إِيَّاهَا بِإِزَالَةِ تَعْيُنَاتِهَا وَ سِمَاتِهَا وَ جَعْلَهَا ...

در قیامت کبری که اینها را اعدام می کند اینکه خدای متعال به وحدت خودش ظاهر می شود و اینها را

مقهور خودش قرار می دهد و تعینات و و نشانه ها را از آنها می گیرد...

تَلْمِيذُ: اَيْنَ مَسَامَحَةٍ نَحْنُ فِي قِيَامَتِ كِبْرِيٍّ وَاقِعًا ظَاهِرٌ مَيَّ شُودُ يَإَيَّانِكِه رِبْطٌ مَيَّ شُودُ...

استاد: نه آن ربط موجب می شود که دیگر تعینی احساس نشود یعنی جهت تعین نه اینکه تعین نداشته

باشند. اگر تعین نداشتند همه که به بهشت می رفتند! مثل اینکه شخصی در اینجا دارای قدرت و قوت و این

چیزها هست بعد شما با یک حرکات و دارو و وسیله‌ای این را مسلوب الاختیار و مسلوب الاراده نگه دارید که هیچ در خودش احساس قدرت نمی‌کند. قدرت دارد نه اینکه ندارد. یک وقتی شما قدرت را از او می‌گیرید یعنی در واقع چوب می‌شود. نه، قدرت دارد ولی نمی‌تواند این قدرت را دیگر اعمال کند. در مسئله قیامت همین است؛ تمام این تعینات و اینها همه هست نه اینکه نیست اما انسان می‌بیند این تعینات همه کشک بوده است یعنی ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ آلَ يَوْمٍ حَدِيدٌ﴾^۱ در اینجا می‌آید والا اگر همه تعینات گرفته بشود چیز دیگری باقی نمی‌ماند درحالی که همه وجودات با آن اوصاف خودشان و همان ملکاتشان و مکتسبات خودشان حشر پیدا می‌کنند، نه اینکه همه مکتسبات و زوائد و اینها همه پخش می‌شود. اگر این طور باشد همه مجرد و همه پیغمبر می‌شوند دیگر خبر این خیلی عالی است! خدا بیاید همه کفر، شرک، حسد و کینه را بگیرد پس برای چه دیگر [او را] جهنم ببرد؟! آدم از این بهتر که پیدا نمی‌شود!

تلمیذ: مسامحه است.

استاد: نه، مسامحه به همین معنا است که این ظهور در اینجا به شکل تجردی خودش درمی‌آید.

متلاشیه کما قال ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ و ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ و فی الصغری تحوله من عالم الشهادة إلى عالم الغیب فکما أن وجود التعینات الخلقية إنما هو بالتجلیات الإلهية فی مراتب الکثرة.^۳

در قیامت صغری تحول از عالم شهادت به عالم غیب هست چنان که وجود این تعینات در عالم خلق به واسطه تجلیاتی است که خداوند متعال در عوالم مادون و در عوالم اسماء و صفات می‌کند و این موجودات متعینه پیدا می‌شوند.

کذلک زوالها بالتجلیات الذاتية فی مراتب الوحدة.

زوال این تعینات خلقیه به تجلیات ذاتیه در مراتب وحدت است و این تعینات مضمحل می‌شوند البته برای کسانی که اینها واقعاً سالک هستند و راه خدا را می‌روند این زوال، زوال تکوینی است اما برای غیر از این افراد این زوال، زوال اعتباری است این تعینات باقی می‌ماند اما استقلال اینها از بین می‌رود و ادراک این که خلاصه این در این عالم هیچ کاره بودند ...

فالماهیات صور کمالیه و مظاهر اسمائه و صفاته ظهرت أولاً فی العلم ثم فی العین.

ماهياتی که در این عالم هستند همه اینها صور کمالات اوست چون او خودش را به این صور درآورده

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. مه‌رتابان، ص ۳۵۹:

«هر آینه حقاً که تو از این امر در غفلت بودی، پس ما پرده را از تو برداشتیم و بنابراین چشم تو امروز تیزبین است».

۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۹، تعلیقه:

«تمام اشیاء الآن نیست و نابودند مگر وجه او.»

۳. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۲.

است و مظاهر اسماء اوست و همه آنها مظهر اسماء او هستند؛ اسم علیم، اسم قادر، اسم حی، اسم مرید، اسم قاهر و صفات او که اولاً در ناحیه تعین علمی پیدا شده بعد در تعین خارجی پیدا شده است. در آن علم ربوبی اول این صور ماهیات و مظاهر اسماء پیدا شدند بعد تعین خارجی پیدا کردند و کم کم در عالم خارج تحقق پیدا می کنند که مقام اجمال و تفصیل به اینها تعبیر می شود.

و كثرة الأسماء و تعدد الصفات و تفصيلها غير قاصّة في وحدته الحقيقية و كمالته السرمديّة كما سيّجىء بيانه إن شاء الله تعالى.

کثرت اسماء و تعدد صفات و این همه مظاهری که در عالم هست و تفصیل این اسماء و صفات در عالم شهادت، تمام اینها ضرری به آن وحدت آن حقیقت نمی رساند و آن به وحدت به حال خودش باقی است و انسلام پیدا نمی کند.

عالم برزخ عالم تربیت و عالم تعلقات

تلمیذ: در عالم برزخ هم این انکشاف حقیقت به طور تام هست؟
استاد: نه. تام در قیامت هست.

تلمیذ: یعنی ممکن است کسی در عالم برزخ هم برود باز هم با اینها باشد؟!
استاد: بله، باز با این ملکاتش و اینها هست. با این اوصاف هنوز هست.
تلمیذ: ملکات که سر جای خودش هست.

استاد: جنبه تجردی هنوز پیدا نمی کند و آن جنبه تجردی مربوط به عالم قیامت است.

تلمیذ: پس این شهودی که بعضی بزرگان کردند که بعضی ها به خاطر آن تعلقی که دارند و وابستگی به آن تعلقات شدیدی که داشتند هنوز در این عالم می آیند.

استاد: خب برای همین است یعنی هنوز آن صورت تجردی برای آنها روشن نشده که اینجا را رها کنند. به کار و کسبشان تعلق دارند. در احوالات شیخ حسنعلی نخودکی هست که از سر یک قبر می گذشت ناراحت می شد، می گفت: این هنوز دارد می گوید: آی خیار آی خیار! خیارفروش بود! هنوز این قدر خیار دوست داشت هنوز دنبال خیارفروشی دارد داد می زند! نه، در عالم برزخ همین عالم تربیت و عالم تعلقات است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد